

مردی که باجناب خود را کشت به حبس ابد محکوم شد

همسران خود لیل و افسردگی می کردند. ۳ باجناب ۲ سال پیش با مشارکت هم خانه ای خریدند، ۵ هزار تومان از قیمت خانه را حسین و ۱۷ هزار تومان را هم حسن پرداخت کرده بود، ولی پس از مدتی بین افسر و لیلا اختلاف بروز کرد تا جایی که حسین از باجناب خود خواست که پول او را بدهد تا از منزل برود. حسن برای تهیه پول به چند جا مراجعه کرد، اما همه او را ناامید کردند و سرانجام به حسین مراجعه کرد و از او مهلت بیشتری خواست. حسین زیر بار نرفت و گفت چون همسران ما با یکدیگر سازش ندارند، باید هرچه زودتر پول او را تهیه کند. حسن که از این اتمام حجت سخت ناراحت شده بود، به یک میخانه رفت و مقداری مشروب خورد و در حالی که تلوتلو می خورد به خانه بازگشت. حسین

در این بخش حوادث قدیمی را دوباره بازخوانی می کنیم. حوادثی بسیار قدیمی که فقط برخی افراد سن و سال دار آن را به یاد دارند و بازخوانی آن با همان ادبیات و نثر و نگارش قدیمی، برای ما و نسل قدیم بسیار جذاب و یادآور خاطرات آن زمان خواهد بود. در این شماره، یکی از اخبار جنایی که که در سال ۱۳۵۴ در روزنامه کیهان منتشر شده است مرور می کنیم. شعبه ۲ دادگاه جنایی تهران مرد ۴۴ ساله ای به نام حسن گنجینه باف را به اتهام قتل حسین قلعه ای به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم کرد. اختلاف قاتل و مقتول که باجناب بودند بر سر خانه ای بود که با مشارکت هم خریده بودند. قتل مردادماه امسال در کوی خزانه تابکی روی داد و حسن و حسین به اتفاق



گفت و گو با پسر جوانی که در پارک، مرتکب قتل شد

باخت زندگی در مستی



می دانی چه سرنوشتی در انتظارت است؟

قتل کردم و تاوانش قصاص است، باید تاوان کاری که کردم را بدهم، زندگی ام به تصمیم خانواده مقتول بستگی دارد. فرزندشان برای آنها عزیز است و حق دارند از خون او گذشت نکنند. من شرمندۀ آنها هستم و در دادگاه اگر با اولیای دم روبه رو شوم تنها در خواستم خلالت هست، حتی اگر قصاصم کنند.

نه. هیچ وقت سمت مواد مخدر نرفتم.

اما اهل مشروب بودی؟

بله و همین زندگی ام را نابود کرد. آن شب اگر مست نبودم و می توانستم رفتارم را کنترل کنم، حالا به اتهام قتل دستگیر نمی شدم و آن پسر هم زنده بود.

بعد از قتل چه کردی؟

به خانه رفتم و هرچی پول و طلا داشتم را برداشتم و به سمت مرز حرکت کردم. می خواستم به ترکیه بروم و از آنجا خودم را به آلمان برسانم.

چرا آلمان؟

یکی از دوستانم آنجا زندگی می کرد.

خب بعد چه شد؟

در نزدیکی مرز با یک قاچاق بر آشنا شدم، هرچه داشتم به او دادم تا مرا از مرز رد کند. شبانه به سمت مرز رفتم که مرزبانان متوجه شدند و به سمت ما تیراندازی کردند. مرد قاچاق بر فرار کرد. من همانجا گیر کرده بودم و نمی دانستم چه کنم. هر طوری بود از آنجا فرار کردم. دنبال قاچاق بر رفتم پولم را پس بگیرم اما هیچ اثری از او نبود. نمی توانستم از او شکایت کنم.

چطور دستگیر شدی؟

چند روزی در آن شهر سرگردان بودم. در این مدت عذاب وجدان رها می نمی کردم. تصمیم گرفتم برگردم و خودم را تسلیم کنم. به همین خاطر به شهرمان برگشتم. قبل از این که به زندان بروم، می خواستم پدر و مادرم را ببینم. به همین خاطر راهی خانه شدم اما مأموران ردم را زده بودند و در نزدیکی خانه دستگیرم کردند.

چه کسی را به قتل رساندی؟

نمی دانم.

یعنی مقتول را نمی شناختی؟

نه، آن شب برای اولین بار بود که او را می دیدم.

پس چرا او را کشتی؟

آن شب همراه دختر مورد علاقه ام و دوستانم به پارک رفته بودیم. در آنجا مشروب خورده و شوخی می کردیم. دختر مورد علاقه ام قصد داشت به سرویس بهداشتی برود که متوجه پسر جوانی شدم که مزاحمش شده است. به سمت آنها رفته و با آن پسر درگیر شدم. کتک زدن بر رفتارم نداشتم. عصبانی بودم و با چاقو ضربه ای به قلب پسر جوان زده و از پارک فرار کردیم.

چاقو را از کجا آوردی؟

همیشه همراهم بود.

چرا؟

یک بار در خیابان از من زورگیری شد و از آن به بعد برای دفاع از خودم چاقو همراه داشتم.

اعتیاد داری؟

گفت و گو با سارق زورگیر

برق چاقو، کار را آسان می کرد

بعد از زورگیری چه می کردی؟

چند روزی آفتابی نمی شدم تا شناسایی نشوم. وقتی پولم تمام می شد، دوباره زورگیری می کردم.

چند بار زورگیری کردی؟

چهار یا پنج بار.

کدام محله سرقت می کردی؟

پایین شهر. بیشتر توی محلات جنوب شهر سرقت می کردم.

نمی ترسیدی بچه ها آسیب ببینند؟

خیر. چون من آسیبی نمی رساندم. من فقط برق چاقو را نشان می دادم و هیچ وقت چاقو نکشیدم. بیشتر می شود گفت که از ترس خودم و دستگیری، چاقو حمل می کردم.

چقدر از زورگیری ها غیرت آمد؟

یادم نیست چقدر بود اما همه اش خرج مواد و گذران زندگی روزمره شد.

عاقبت چه می شود؟

باید چند سال آب خنک بخورم.

که خیلی زود دستگیر شدم. بعد از اولین آزادی، متوجه شدم سرقت کنی زود دستگیری می شوی، به همین خاطر زورگیر شدم.

چگونه زورگیری می کردی؟

درست است که معتمد ولی هیکل بزرگی دارم و با چاقو زورگیری می کردم.

چند سال از آزادی ات می گذرد؟

سه سال است که آزاد هستم، ولی باز دستبند پلیس روی دستم است.

این بار چگونه زورگیری می کردی؟

این بار از بچه ها زورگیری می کردم. در خیابان ها پرسه می زدم و بچه های هفت تا ۱۰ ساله که می خواستند از عابر بانک پول بگیرند را خفت می کردم و با گرفتن رمز از آنها پول را به حسابم می زدم و بعد فرار می کردم.

کودکان؟

بله. آنها کوچک هستند و مقاومت نمی کردند.

کارش زورگیری است و چند بار به همین اتهام دستگیر شده است. برق چاقوی همراهش هر طعمه ای را می ترساند و همین کافی است تا در برابرش مقاومت نکنند. این بار اما او سراغ طعمه های خاص رفته و از کودکان زورگیری می کند. او اواخر دی از سوی پلیس تهران دستگیر شد. در ادامه، گفت و گو با متهم را می خوانید:

خودت را معرفی کن؟

مراد ۳۷ ساله هستم.

سابقه داری؟

بله. بعد از اعتیاد مجبور شدم سرقت کنم



عکس ها: تزیینی است